

درآمدی بر حکمت «مرگ» و نسبت آن با زندگی

عبدالله نیک‌سیرت^۱

چکیده

در این مقاله تلاش شده است تا نگاهی تأمل برانگیز به حکمت یا راز «مرگ» کرده و نسبت آن با حیات بشر بررسی گردد. به بیان دیگر، به برخی از حکم و اسرار مرگ و نیز ارتباط آن با زندگی پرداخته شود.

سؤال اصلی این است که آیا اساساً مرگ در نقطه مقابل زندگی است؟ باید گفت که مرگ به معنای انتقال است، نه نیستی و در نتیجه همانند خود زندگی، یک واقعیت مخلوق و از امور وجودی است نه عدمی؛ بنابراین انکار، تجاهل، اکراه و گریز از آن به عنوان یک واقعیت محتوم و گریزناپذیر نادرست است؛ زیرا مرگ و حیات بسان دوروی سکه‌اند که بدون فهم و تبیین دقیق یکی، فهم و تفسیر دیگری نیز مشکل و ناقص است. مرگ دارای ویژگی‌های مهمی است که اولاً همه به وقوع آن اذعان و اعتقاد دارند، ثانیاً شخصی و مشارکت‌ناپذیر است و ثالثاً اینک راز آمیز و ناگهانی است. البته مرگ اوصاف دیگری نیز دارد؛ مثل این که تکرارپذیر و تجربه‌پذیر نیست و موضع علم در برابر آن برای همیشه لادری است. هم‌چنین، نقطه عطفی در زندگی هر کسی است؛ به نحوی که حیات آدمی را به قبل و بعد خویش و به بیان دیگر، به حیات دنیوی و حیات اخروی تقسیم می‌نماید.

آن‌چه می‌توان گفت این است که مرگ به معنای نیستی و نابودی نیست، اما عده‌ای با غفلت و جمعی به دلیل پرونده سیاه خویش، بیهوده از مرگ می‌ترسند و می‌گریزند! در حالی که بهترین راه حل برای آن، تقوا و عمل به وظایف خویش است.

واژه‌های کلیدی: حکمت، زندگی، مرگ، دین.

۱. استادیار گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید چمران اهواز Email: a.niksirat@scu.ac.ir

پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۲۰

دریافت: ۱۳۹۷/۱/۳۰

۱. مقدمه

معانی مرگ همانند خود زندگی، دوردست، مبهم و دست‌نیافتنی جلوه می‌کند. به نحوی که در طول تاریخ حیات بلند بشری، هر فرد و گروهی به فراخور پیشینه ذهنی و تجارب خویش، آن را مطابق با افکار، سلاقی و علایق خویش تفسیر و تصویر کرده‌اند. شاعران آن را از طریق کلام مخیل، فیلسوفان به شیوه تحلیل و دانشمندان به بررسی و چگونگی علل آن پرداخته‌اند. در همین راستا، مفاهیم متفاوتی مانند عدالت، انتقام، پاداش، به انجام رساندن کار، مجازات، پیروزی، شکست، سرآغاز و پایان از جمله توصیف‌ها و تبیین‌های به‌کاررفته درباره مرگ است (معتمدی، ۱۳۹۰: ش: ص ۲۰).

موضوع مرگ در مکاتب و مذاهب گوناگون و نیز علوم مختلف مثل ادبیات، فلسفه، روان‌شناسی و... مطرح می‌شود. البته در گذشته، بشر و به‌ویژه انسان شرقی، همواره نگاهش به مرگ و جهان پس از مرگ بوده است. در حالی که بعد از رنسانس، نه‌تنها نگرش انسان مدرن به عالم و آدم دگرگون شده است، بلکه حتی اندیشه وی از مرگ و جهان پس از مرگ، به زندگی و آینده آن در همین جهان ناسوت تغییر جهت یافته است؛ زیرا موضوع مرگ، به مسئله‌ای حاشیه‌ای و بی‌اهمیت تبدیل شده است و سخن گفتن از آن نیز منشی «غیر فلسفی» تلقی می‌گردد (صنعتی، ۱۳۸۴: ص ۳؛ احمدی، ۱۳۸۲: ش: ص ۴۸۵)؛ اما در گذشته سقراط معتقد بوده است که فلسفیدن چیزی جز آماده شدن برای مرگ نیست؛ زیرا تأمل و تفکر فلسفی بسان مرگ؛ موجب جدایی روح از بدن و اشتغال به خویشتن می‌گردد. به بیان دیگر، هدف فلسفه و حکمت، آموزش این معناست که از مرگ نهراسیم، چرا که مرهم عوام، نسیان و نیندیشیدن به مرگ است (دومونتین، ۱۳۸۴: ش: صص ۷۳-۷۵). ولی در عصر جدید نیچه مدعی است که متافیزیک و مسیحیت با ستایش مرگ، در واقع به ذم زندگی و حیات پرداخته‌اند (صنعتی، ۱۳۸۴: ش: ص ۵). از این رو، هایدگر به دلیل این‌که در عصر جدید، قلب کتاب هستی و زمان خویش را به قضیه مرگ اختصاص داده، متهم به «مرگ پرستی» یا «مرگ‌اندیشی» شده است؛ زیرا در نظر مخالفان، فلسفه‌اش تبلیغ نفرت از زندگی و اشتیاق به مرگ است (احمدی، ۱۳۸۲: ش: ص ۴۸۶). در حالی که در نگاه عرفای بزرگ شرق و در عرفان زندگی‌گریز، حیات فانی دنیوی انسان، تحقیر شده و حیات پس از مرگ، زندگی جاودانه لقب گرفته است. برای عارفانی که در این عالم با خدای خود زندگی عاشقانه‌ای را سپری کرده‌اند، مرگ وعده ملاقات است. هم‌چنین، در آیات زیادی از قرآن کریم از دنیا به‌عنوان لهو و لعب، متاع القلیل، متاع الغرور و زندگی ظاهری و مجازی نام برده شده و در نقطه مقابل آن، زندگی و

حیات اخروی به عنوان دارالحيوان (سرای زندگی) و منزلگاه جاویدان و حیات واقعی و حقیقی معرفی شده است (حدید/ ۲۰). پرواضح است که بی‌اعتنایی به دنیا به هیچ وجه به معنای عبث و بیهوده انگاری دنیا و مظاهر آفرینش که آیات خدای حکیم و رحمان‌اند، نخواهد بود. اما به هر حال سخن گفتن از مرگ کار ساده‌ای نیست که هر کس درباره آن قلم‌فرسایی کند؛ زیرا هیچ‌گونه تجربه‌ای از آن نداریم و رخداد منحصر به فردی است که برای هر موجودی فقط یک بار اتفاق می‌افتد. به تعبیرهای دیگر، مرگ امری است شخصی و همواره از آن یک نفر است؛ یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند به جای من بمیرد یا نماینده دیگری در مردن باشد. چون مرگ هر کس فقط مال خود اوست و من باید تنها بمیرم (همان: ص ۴۹۱). به بیان دیگر، آدمیان اگر صرفاً در یک حادثه مهم از یکدیگر جدا شوند، آن حادثه مرگ است؛ زیرا مرگ بر خلاف بسیاری از حوادث جهان مشارکت پذیر نیست (سروش، ۱۳۷۳ ش: ص ۲۲۷)؛ بنابراین، «راز مرگ» علی‌رغم نقش تعیین‌کننده‌اش در حیات آدمی به‌غایت معسور و مشکل است و به دلیل همین معسور بودن و نداشتن هیچ‌گونه سابقه ذهنی و تجربه عینی پیشین از آن، بسیار مخوف و ترسناک است. به‌گونه‌ای که معمولاً تمامی انسان‌ها و به‌ویژه سلاطین جور و ستم، هیچ‌گاه دوست نداشته‌اند چیزی را درباره مرگ بشنوند و یا سخنی از مرگ در نزد آن‌ها گفته شود؛ زیرا در نزد آنان، مرگ به معنای نیستی و انقطاع کامل از مطامع و زخارف مادی دنیوی و تاریکی مطلق بوده است.

اینک سؤال اساسی این است که اگر مرگ، یک واقعیت محتوم و ناگزیر و گریزناپذیر حیات آدمی و سایر موجودات است، چرا باید از آن بگریزیم و فرار کنیم؟ چرا به جای پذیرفتن واقعیت آن، بیهوده و نافرجام در مبارزه منفی و بی‌نتیجه علیه آن تلاش کنیم؟ آیا هیچ انسان خردمند و عاقلی دست به کاری می‌زند که بی‌نتیجه و بی‌فایده باشد؟ به عبارت دیگر، اگر مبارزه علیه واقعیات حقیقی حیات بشری امری غیرمعقول و ناسنجیده است، پس چرا ابنای بشر هم‌چنان بر این کار اصرار دارند و از تاریخ گذشته عبرت نمی‌گیرند! آیا آزمودن آزموده دیگران خطای فاحشی نیست؟ آیا کسی که سعی در تکرار آزمایش‌ها و تجارب غیر مفید و بی‌نتیجه گذشتگان و اسلاف دارد، دچار ندامت نمی‌گردد؟ از همین رو گفته‌اند: «من جرَّبَ المجرَّب حَلَّتْ به الندامة؛ هر کسی آزموده را بیازماید، دچار ندامت و حسرت می‌شود!»

۲. نسبت میان مرگ و زندگی

۲-۱. از منظر دین: تبیین و تفسیر رخداد مرگ آن قدر مهم و حیاتی و در سرنوشت بشر اثرگذار است که خواجه نصیرالدین طوسی یکی از مهم‌ترین فواید بعثت انبیاء را اخبار به ثواب

و عقاب بعد از مرگ و در نتیجه آگاه کردن مردمان از پاداش و کیفر اخروی می‌داند (حلی، ۱۴۱۷ق: ص ۴۶۸). به بیان دیگر، یکی از رسالت‌های پیامبران این است که به تعبیر مولوی، مردم را «مرغ مرگ‌اندیش» کنند:

طوطی نقل و شکر بودیم مامرغ مرگ‌اندیش گشتیم از شما

(مولوی به نقل از: امامی، ۱۳۸۹ش: ص ۳۹۱)

بنابراین، یکی از مهم‌ترین خدمات دین، این است که کیفیت و تفسیر جهان واپسین یا پس از مرگ را به ما می‌آموزد. تفسیری که اسلام از آخرین مرحله زندگی و جهان پس از مرگ ارائه می‌دهد، بیانگر ابدی بودن آن است. پرواضح است که چنین تفسیر و تصویری، تحرک خاصی را در فرد و جامعه ایجاد می‌کند و اهمیت فراوانی در مسئله مهم و اساسی جهان بشریت، یعنی تعلیم و تربیت دارد. در همین زمینه اقبال لاهوری می‌گوید: «اگر جاودانگی، واقعیتی مسلم است، هیچ نظام تربیتی نباید نسبت به آن بی تفاوت بماند و اگر دست‌یابی به آن برای فرد ممکن باشد، هیچ نظام تربیتی - البته چنان‌چه هدفش تنها پرورش مطلق عقل نباشد - نمی‌تواند از آن غافل شود» (امامی، ۱۳۷۶ش: ص ۶۸)؛ بنابراین، رخداد مرگ باعث پویایی حیات و زندگی و تمامی مظاهر و نمودهای آن و از جمله تعلیم و تربیت می‌شود. به بیان دیگر، از نظر امام علی، زندگی هم آغوش مرگ و از آن جدایی ناپذیر است (نهج البلاغه، ۱۳۸۹ش: خطبه ۱۱۳، ص ۲۰۹). هر کس مرگ را نشناسد، در حقیقت زندگی را نمی‌شناسد و کسی که زندگی را بشناسد، مرگ را در حد توان شناخته است. بنابراین، ما عمق زندگی را تنها در سایه توجه به مرگ می‌فهمیم. اگر زندگی دائمی بود، کمتر کسی به چیز دیگری غیر از خود زندگی توجه می‌کرد (یثربی، ۱۳۸۰ش: صص ۱۱۷-۱۱۸ و ۱۲۳).

مرگ لازمه زندگی و از آن جدایی ناپذیر است و بلکه اصلاً زندگی زمانی معنا می‌یابد که مرگ وجود داشته باشد و به اصطلاح «تعرف الاشياء باضدادها او بأغیارها؛ هر چیزی از طریق ضد یا دیگری شناخته می‌شود»؛ بنابراین، مرگ و زندگی لازم و ملزوم و دو روی یک سکه‌اند و بدون فهم دقیق یکی، درک معنای دیگری اگر نگویم محال و غیر ممکن که مشکل و معسور است. مرگ یک واقعیت هم‌چون خود زندگی است و همان‌گونه که واقعیت خود زندگی را باید پذیرفت، واقعیت مرگ را نیز باید به رسمیت شناخت. قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/ ۲). با توجه به یک چنین آیاتی است که مفسران معتقدند که «مرگ» یک امر عدمی نیست؛ زیرا خلقت به امور وجودی تعلق می‌گیرد و خداوند در این آیه از خلقت مرگ در کنار حیات، سخن به میان آورده است و این

یعنی مرگ از امور عدمی نیست، بلکه به معنای انتقال است و انتقال همانند خود حیات خلقت پذیر است. علاوه بر این، اگر هم بسان عامه مردم، مرگ را امر عدمی لحاظ کنیم، باز هم خلقت پذیر است، چون عدم صرف نیست، بلکه مانند کوری و تاریکی عدم ملکه است که حظی از وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۸۸ش: ج ۱۹، ص ۵۸۵). البته، جهان مادی و عالم ناسوت نسبت به جهان برین و عالم علوی، سایه و شبحی بیش نیست، هم چنان که بسیاری از آیات قرآن و مکاتب عرفانی بر این حقیقت گواهی می دهند.

در روایات معصومین و سیره اولیای دینی نیز از مرگ به عنوان پلی که آدمی را از سرای فانی و زودگذر به حیات ابدی و سرمدی سوق می دهد، سخن به میان آمده است. برای مثال، امام حسین (ع) می فرماید: «مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از رنج و شدت به بهشت پهناور و نعمت جاویدان انتقال می دهد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴۴، ص ۱۵۴) و یا به تعبیر حضرت قاسم (ع)، سرباز جانباز امام حسین (ع) در روز عاشورا، مرگ از غسل هم شیرین تر است (خصیبی، ۱۴۱۹ق: ص ۲۰۴). امام علی (ع) نیز در همین زمینه فرمودند: «وَاللَّهِ لَا بُدَّ أَلَيْسَ ظَالِمٍ أَنَسٍ بِالْمَوْتِ مِنَ الظَّلْمِ بِئَدَى أُمَّه؛ به خدا سوگند، انس و علاقه من به مرگ از انس و علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است (نهج البلاغه، ۱۳۹۰ش: خطبه ۵، ص ۵۲). پرواضح است که تعابیری از این قبیل در قرآن و روایات از حوصله این مقال خارج است و ما هم در صدد استقصا و برشمردن تمامی موارد آن نیستیم، بلکه به صورت گذار و به عنوان شاهد مثال، مواردی هر چند قلیل و اندک را یادآوری کردیم که گفته اند:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

۲-۲. از منظر عرفان: از منظر عرفانی، مرگ یک موجود با تولد موجودی دیگری هم بسته است و وقوعش را خبر می دهد و آن را امکان پذیر می کند؛ بنابراین، زندگی و امدار مرگ است؛ زیرا از پی مرگ هر موجودی، ماده ضروری برای ایجاد موجودات دیگر فراهم می شود. به بیان دیگر، تولید مثل، در کوتاه مدت یا درازمدت، مرگ والدینی را می طلبد که فرزندان جوانشان را تولید کرده اند و مرگ یک نسل، متضمن زاده شدن نسلی جدید است (باتای، ۱۳۸۴ش: صص ۳۳۱-۳۳۲). به قول سهراب سپهری: «و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی می گشت» و یا «زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ». سهراب زوال و نابودی آدمی را در گریز از مرگ می داند، از این رو، با مسئله مرگ و فنای آدمی برخورد کاملاً عارفانه ای دارد و می داند که گریختن از رنج، رنج است و گریختن از مرگ، مرگ. وی، مرگ را در ذات هر پدیده ای جست و جوگر است؛ در روح و در سایه او، حتی در زندگی اش و درست به همین جهت است که مرگ در نهایت صمیمیت

در نزد او حضور مداومی پیدا می‌کند. سهراب می‌گوید: مرگ گاهی ریحان می‌چیند و گاهی در سایه نشسته و ما را می‌نگرد. او، عشق را جریان روح مسافری می‌داند که اتصال آن تا مرگ ادامه می‌یابد. در اندیشه صمیمی سپهری جایگاه مرگ را باید در ملتقای خدا و درخت، در میان بی‌خودی و کشف جست‌وجوگر بود. به بیان دیگر، در نظر او خوشبختی سرشار از مرگ است، یعنی مرگ و زندگی در تمامی مراحل حیات و تکامل لازم و ملزوم یکدیگرند و به تعبیر اقبال لاهوری: هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم (معصومی، ۱۳۸۸ش: صص ۲۱۰-۲۱۱).

در نظر مولوی، هستی انسان از آغاز تا فرجام در معرض ولادت و مرگی مستمر است و در نگاه غزالی، با مرگ بودن و زیستن «اصل همه سعادت هاست» و برای حکیم سنایی، زندگی، «سفر مرگ» است (صنعتی، ۱۳۸۴ش: ص ۳). تولستوی نیز در آستانه مرگ به این کلام کهن می‌اندیشید که: «نباید هیچ انسانی را پیش از آن که بمیرد خوشبخت نامید» و به گفته هایدگر، هستی انسان آغشته به نیستی‌اش است (معتمدی، ۱۳۹۰ش: صص ۵-۶). هایدگر به هنگام بحث از «رو به مرگ بودن دازاین» دو مطلب را مطرح می‌کند: چگونه هستی و نیستی به یکدیگر مربوطند؛ پرسشی که پاسخ به آن به هر مابعدالطبیعه‌ای از آغاز تا کنون شکل می‌دهد. دوم این‌که، چگونه هستی و نیستی می‌توانند برای انسان واجد معنایی باشند. از نظر ایشان، کسی نمی‌تواند به هستی بیندیشد، اما مرگ را نادیده بگیرد و به آن نیندیشد؛ زیرا انسان اصیل مرگ‌اندیش است و می‌داند که به سوی مرگ پیش می‌رود و مرگ نزدیک‌ترین و شخصی‌ترین ویژگی انسان است (احمدی، ۱۳۸۲ش: صص ۴۸۸، ۴۹۴ و ۴۹۹). سرانجام از نظر گادامر نیز اندیشیدن درباره مرگ، به عنوان امری اگزیستانسیال (وجودی و اصیل) به زندگی معنا می‌بخشد، اما تمدن فناورانه این معنا را از میان برده است (صنعتی، ۱۳۸۴ش: صص ۹-۱۰). البته هدف فیلسوفان اگزیستانسیالیست و پدیدارشناس از طرح مسئله مرگ این بوده است که از طریق مرگ‌شناسی شناخت بهتر و عمیق‌تری از انسان و حیات او در این جهان پیدا کنند و به هیچ وجه نمی‌خواستند از این طریق آدمی را به عوالم دیگری متوجه کنند و از او نحوه دیگری از حیات را بطلبند و یا او را بنده‌تر کنند (سروش، ۱۳۷۳ش: صص ۲۲۴-۲۲۵).

علاوه بر این، مرگ است که قدر حیات را گران‌مایه ساخته و الحق اگر عشق نبود قدر حُسن را نمی‌دانستیم! مرگ هدیه نادر است مانند حیات و برابر است برای همگان نه زیاد و نه کم! انسان همیشه آرزومند عمر جاویدان است، اما آشکار است که هیچ آفریده‌ای تا به ابد زنده نیست و اگر می‌بود بدبخت بود؛ زیرا او نیز آن را در دل می‌پرورید تا اسرار مرگ

را دریابد و گاهی خود چهره زیب و آراسته او را ببیند؛ به عبارت دیگر، مرگ هم چون حیات از زیباترین فضیلت‌های هستی است و تو از قید او آزاد و از امر او غمگین مباش، بلکه از این روزگار با خاطر خرم و دل شاد برو و شادمانی حیات و احسان مرگ را ببین و شاد و آباد بزی (بایمت‌اف، ۱۳۷۶ش: ص ۲۳)؛ بنابراین، آگاهی درباره مرگ به عمق و معنای زندگی می‌افزاید، چرا که مرگ پدیده‌ای بیگانه نیست که از بیرون به قلمرو حیات تجاوز کند، بلکه ذاتی زندگی و قانون طبیعت است.

مرگ به تعبیر توماس مان در شاهکار خود رمان «کوه جادو» به عنوان گاهواره زندگی و آغوش مادرانه تجدید حیات قابل ستایش است. به بیان دیگر، مرگ و زندگی همانند یک شیء و تصویر آن در آینه است و لزوماً مغایر یکدیگر نیستند، بلکه به گفته چوونگ تز، فیلسوف ادیب چینی، در شمار اوزان هم‌نوای ترانه طبیعت یا امواج یک دریا هستند (معمدی، ۱۳۹۰ش: صص ۲۰-۲۱).

آری مرگ یعنی زندگی دوباره و حیات مجدد! مرگ یعنی پرواز روح از کالبد تن تا مرز بی‌نهایت و عرش برین؛ یعنی وعده دیدار و موعد ملاقات و زمان عروج و صعود به عالم ملکوت.

اگر چنین بینشی راجع به مرگ داشته باشیم در آن صورت هم چون مولوی می‌گوییم:

از جمادی مردم و نامی شدم	و از نما مردم به حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک پُر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیئی هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم	آن چه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

(مولوی به نقل از: امامی، ۱۳۸۹ش: صص ۳۹۰۱-۳۹۰۶).

بنابراین، در عالم طبیعت مرگ مقدمه حیات است و هر موجود زنده‌ای از مرده بیرون می‌آید. از نطفه مرده، حیوان و انسان پدید می‌آید. از جماد، نبات، از نبات، حیوان و از حیوان، انسان پدید می‌آید؛ زیرا انسان از حیوان مرده تغذیه می‌نماید تا زندگانی‌اش تداوم یابد. به تعبیر هگل، دانه می‌میرد تا جوانه زنده شود و جوانه می‌میرد تا برگ ظاهر شود (احمدی، ۱۳۸۲ش: ص ۴۹۲).

۳. انگیزه‌های انکار و ترس از مرگ

آدمیان در چاره‌اندیشی خود در برابر ترس از مرگ در طیفی از عکس‌العمل‌های گوناگون

قرار دارند که در دو سوی این طیف، دو واکنش عمده انکار و پذیرش مرگ، تاریخچه‌ای به قدمت حیات بشر دارند. ساده‌ترین و بیمارگونه‌ترین شیوه برخورد با یک واقعیت ناخوشایند، انکار و نادیده گرفتن آن است و شناخت و پذیرش آن نیز اوج بلوغ روحی و تکامل عاطفی است (معتمدی، ۱۳۹۰ش: ص ۸). مولوی در همین زمینه می‌گوید:

آن‌که مردن پیش چشمش تهلکه است امر لاتلقوا بگیرد او به دست
و آن‌که مردن پیش او شد فتح باب سارعوا آید مر ورا در خطاب

(مولوی، ۱۳۷۶ش: ص ۴۸۲).

از نظر فیلسوفان اگزیستانسیالیست، آن‌چه مهم‌تر از مرگ است، «احساسی» است که ما در باره مرگ داریم و اساس انسان نسبت به مرگ متناسب با نظر انسان نسبت به مرگ است. انسان‌ها به حصر استقرائی چند نوع احساس دارند: آن‌ها که قائل به حیات پس از مرگند، نسبت به آن یا وحشت دارند و یا شادی. اما آن‌ها که مرگ را نابودی می‌پندارند، نسبت به آن یا دچار اندوه می‌شوند و یا هم بی تفاوت باقی خواهند بود. البته این احساس‌ها غیر قابل جمع با هم نیستند؛ زیرا ممکن است که آدمی در لحظه‌ای از زندگی‌اش احساسی نسبت به مرگ داشته باشد و در لحظه‌ای دیگر، احساس دیگری (ملکیان، ۱۳۷۱ش: صص ۴۲-۴۳). بر اساس دیدگاه فیلسوفان اگزیستانسیالیسم، به مرگ باید آن قدر توجه کرد که توجه به آن، در زندگی تأثیر دارد. به تعبیر دیگر، آن مقدار باید به مرگ توجه کرد که زندگی مطلوب تر شود؛ زیرا بیش از آن، یک بازی بی سود است (همان: ص ۴۶). از نظر ابن سینا، اشخاص مختلف ممکن است هر یک به دلیل یکی از عوامل و اسباب از مرگ بترسند: الف) مجهول و مرموز بودن مرگ؛ ب) نابودی مطلق جسم و روح؛ ج) درد و رنج جان دادن؛ د) عذاب بعد از مرگ؛ و) معلوم نبودن سرنوشت انسان پس از مرگ؛ ه) بیم جدایی از مال و جاه و لذایذ و خوشی‌های زندگی (ابن سینا، رساله فی دفع العَم من الموت به نقل از: یثربی، ۱۳۸۰ش: ص ۱۱۴).

جالب است که بدانیم بیشتر سرگرمی‌ها و تغافل‌های بشر برای از یاد بردن مرگ و فراموش کردن خاطره و ذکر آن بوده است. جالب‌ترین‌ها که با وجود همه موفقیت‌هایی که بشر در مبارزه با عوامل سلب‌کننده و تهدیدکننده حیات خویش، اعم از جنگ‌ها، بیماری‌ها، حوادث ناگوار طبیعی و... داشته است، در مبارزه با مرگ شکست خورده و هیچ‌گاه نتوانسته است دامن خود را از چنگال هراسناک آن آزاد نماید و به قول امروزی‌ها نفس راحتی بکشد؛ اما به راستی سزّ این قضیه چیست؟ و راه حل آن کدام است؟ آیا واقعاً و حقیقتاً راه حل آن در مبارزه بی‌امان - البته اگر چنین مبارزه‌ای عملاً ممکن باشد - با واقعیت مرگ است؟ آیا چاره

کار و علاج واقعه فقط در این است که از مرگ بگریزیم و بلکه آیا اصلاً راه گریز و گزیری هم از مرگ داریم! به عبارت دیگر؛ راه گزیر و گریزگاهی وجود دارد یا این که امکان فرار از حکومت و حاکمیت مرگ و خدای مرگ آفرین و ممیت (میراننده) نیست. آن گونه که در دعای کمیل از امام همام امیرالمؤمنین (ع) می خوانیم: «لایمکن الفرار من حکومتک؛ از سلطه و حاکمیت خداوند نمی توان فرار کرد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹ ش: ص ۱۰۰).

از مهم ترین دلایل انکار و ضدیت با واقعه مرگ، جهل و ناآگاهی بشر از این رخداد سرنوشت ساز است؛ زیرا که «الناس اعداء ماجهلو؛ مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی دانند» (نهج البلاغه، ۱۳۹۰ ش: ص ۵۹۹). یکی از بزرگ ترین اسرار و رازهای نامکشوف عالم هستی که از تیررس عقل و خرد آدمی بیرون است، حادثه عظیم مرگ است. مرگ یکی از رازهای سر به مهر عالم است و به تعبیر مولا علی (ع)، بزرگ ترین اسرار است که صاحب عالم اصلاً نخواسته است که مکشوف و معلوم انسان ها یا حداقل تمام انسان ها شود (نهج البلاغه، ۱۳۸۹ ش: خطبه ۱۴۹، ص ۲۶۷ و حکمت ۴۱۹، ص ۷۱۹)؛ اما به راستی چرا چنین است؟ ما دقیقاً نمی دانیم، ولی شاید یکی از ادله آن این است که شالوده دنیا بر اساس دیدگاه عرفا بر «ثوری غفلت» گذاشته شده است؛ یعنی ستون و تاروپود حیات آدمی مبتنی بر نوعی تغافل جمعی و همگانی راجع به بعضی از اسرار عالم و از جمله همین قضیه مهم و اساسی حیات بشری یعنی مرگ است؛ زیرا اگر انسان ها از مرگ خود آگاه بودند، در آن صورت اساس این نظام عالم از بیخ و بن فرو می ریخت و آدمیان جور دیگری زندگی می کردند و یا بهتر است که بگوییم در آن صورت اصلاً حیاتی به معنای کنونی نداشته اند و بلکه حتی بالاتر از این، عالم و آدم دیگری داشته ایم! بنابراین، بهتر است که راز مرگ هم چنان سر بسته باشد تا آدمی، همواره آدمی باقی بماند و حیات و معیشت دنیوی وی، قوام و استقرار یابد؛ زیرا خداوند حکیمی که راز مرگ را هم چنان به عنوان یک راز و معمای حل نشده برای بشر باقی گذاشته است، نه تنها پیش و بیش از همه به مصالح امور و حکمت عالم و آدم، آگاه و بصیر است و هیچ گاه کار عبث و بیهوده نمی کند، بلکه به مقتضای عدالت و رحمت بیکرانش نسبت به انسان ها، عادل و خیر خواه محض نیز است. پس اگر هم قادر به حل رازی از رموز عالم و معمایی از معماهای جهان هستی نشده ایم، بهتر است که به تعبیر سعدی: «دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۴ ش - الف: ص ۹۴۴).

البته از یک سو ادعا می شود که آگاهی از زمان مرگ موجب سلب آسایش و آرامش انبای بشر، توقف عمران و آبادانی دنیا، بی اعتباری عالم و تلاش و کوشش آدمی در آن و در نتیجه بی انگیزگی

و یأس بشر می‌گردد؛ زیرا انسانی که از مرگ خود آگاه است و می‌داند که مثلاً چند صباح دیگر می‌باید به دیار عدم و نیستی کوچ نماید و دنیا و متعلقات و مطامع و لذایذ دنیوی و این جهانی آن را با تمام شیرینی‌ها و جذابیت‌های فریبنده‌اش رها کند، دیگر انگیزه‌ای برای تلاش در جهت عمران و آبادانی این جهان نخواهد داشت و آن‌گونه که می‌خواهد و دوست دارد به صرافت طبع و با آزادی و استقلال کامل عمل نخواهد کرد، بلکه آن‌گونه زندگی می‌نماید که هرآینه در آستانه رفتن است. برای تقریب بیشتر و بهتر مطلب به ذهن، از یک مثال کمک می‌گیریم؛ فرض کنید مسافری را که از مبدأیی به سوی مقصدی روان است و طبیعی است که این مسافر در طی این مسافت در مکان‌ها و ایستگاه‌های بین راهی برای استراحت موقت و تجدید قوا جهت ادامه مسیر توقف می‌نماید. حال آیا ممکن است چنین مسافری به هنگام توقف و رفع خستگی برای ادامه مسیر، به عمران و آبادانی توقفگاه‌ها و ایستگاه‌های بین راهی بپردازد و وقت خویش را مصروف عمران و آبادانی آن‌ها بنماید؛ به نحوی که از مقصد و مقصود باز بماند! بدیهی است که عقل سلیم عمل چنین شخصی را نمی‌پذیرد و کاروی در ترازوی خرد و اندیشه مطرود و مردود است. اما از سوی دیگر نیز گفته می‌شود، بطالت، تنبلی و گذران عمر بر اساس فلسفه پوچ‌گرایی و نیهیلیسم، خلاف عقل و شرع و سیرت عملی تمامی ارباب ملل و نحل است؛ زیرا در روایات آمده است که برای دنیای خویش چنان باش که گویی عمر جاودان داری و برای آخرت نیز چنان باش که گویی به زودی و فردا می‌میری (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴۴، ص ۱۳۹). برای حل این تعارض ظاهری می‌گوییم که آن‌چه مذموم و مطرود است، دنیاپرستی و تعلق بیش از حد و اندازه به زخارف دنیوی است و گرنه آباد کردن دنیا و خدمت به بندگان خدا که در دنیا زندگی می‌کنند، عبادتی نیکو و پسندیده است و در کنار و طول عبادت خالق دنیا و نه در عرض آن است. از این رو، مولا علی (ع)، در پاسخ شخصی که بدون علم و آگاهی و به طور کلی به ذم دنیا و آن‌چه در آن است می‌پرداخت، فرمودند: دنیا سجده‌گاه دوستان خدا، مصلاهی فرشتگان حق، مهبط و فرودگاه وحی الهی و محل کسب و کار اولیای خدا است (نهج البلاغه، ۱۳۹۰ش: ص ۵۸۸)؛ بنابراین، توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان «گذرگاه» با ملاحظه آن به عنوان «قرارگاه» دو جهت‌گیری مختلف به انسان ارائه می‌دهد که اولی مایه نزاع، فساد، تجاوز، بیدادگری، طغیان و غفلت و دومی وسیله داد، آگاهی، ایثار، فداکاری، برادری و گذشت است. شیلر از متفکران غربی، شجاعت روبرو شدن با مرگ را می‌ستاید و قهرمان واقعی را کسی می‌داند که در مواجهه با مرگ نهراسد، بلکه شجاعانه به استقبال آن رود (بکر، ۱۳۸۴ش: ص ۳۱۴). از نظر هایدگر نیز، بنیادی‌ترین توصیف از زندگانی غیر اصیل فرار از مرگ است (یانگ،

۱۳۸۴ش: ص ۲۹۶). در نظرایشان، اگر آدمی کاملاً با مرگ رویاروی شود، زندگانی اش اصیل می‌گردد، اما اگر در رویارویی با مرگ ناکام شود آدمی غیراصیل است (همان: ص ۲۹۸).

اما درباره علل ترس از مرگ به طور خلاصه می‌توان گفت که انگیزه و علت ترس از مرگ، یا جهالت و نادانی است که مرگ را به معنای نیستی می‌دانیم و یا به دلیل کفر و عدم ایمان به زندگی پس از مرگ است که به تعبیر ابودرغفاری، صحابی جلیل القدر رسول خدا (ص)، این ترس به علت آبادانی دنیا در مقابل ویرانی آخرت است. به بیان دیگر، به دلیل سبکی یا خالی بودن ستون حسنات و پر بودن ستون سیئات نامه اعمال است (طباطبایی، ۱۳۸۸ش: ج ۱۹، ص ۴۵۴). البته ترس از مرگ، به راه حل نیاز دارد و امام علی (ع) در مکتوب ماندگار و حکیمانه خویش به فرزند دل‌بندشان امام حسن مجتبی (ع)، کوشش بایسته، اندازه‌گیری زاد و توشه و سبک کردن بار گناه را از جمله عوامل مهم رهایی از وحشت و مصائب پس از مرگ می‌داند (نهج البلاغه، ۱۳۸۹ش: نامه ۳۱، صص ۵۱۱-۵۱۳). ایشان در جای دیگر نیز، تقوای الهی را بهترین زاد و توشه سفر قیامت می‌داند و مردم را شدیداً به ترس از خدا و شتاب در اعمال نیکو دعوت می‌نماید (همان: خطبه ۱۱۲، ص ۲۱۱ و حکمت ۲۰۳، ص ۶۵۷).

به بیان دیگر، در حقیقت اینان از مرگ نمی‌ترسند، بلکه از عقاب الهی می‌ترسند. قرآن «تمنای موت» را از علائم ولایت الهی شمرده و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّؤُا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ* وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ؛ ای رسول ما جهودان را بگو ای جماعت یهود اگر پندارید که شما به حقیقت دوست‌داران خدایید، نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید، اگر راست می‌گویید (تا به لقای محبوبتان برسید)! و حال آن‌که در اثر آن کردار بد که به دست خویش فرستاده‌اند ابداً آرزوی مرگ نمی‌کنند و خدا از کردار ستمکاران آگاه است» (جمعه ۶/۷-). به بیان دیگر، کراهت آن‌ها به خاطر کراهت از لقاء الله است، در حالی که امکان فرار از مرگ وجود ندارد و اعمالشان چه ظاهرو چه پنهان بر خدا پوشیده نیست؛ بنابراین، راه حل وحشت از مرگ پاک‌سازی قلوب و اعمال است (پورسیف، ۱۳۹۱ش: ص ۱۴۹؛ طباطبایی، ۱۳۸۸ش: ج ۱۹، ص ۴۵). از این رو، با توجه به آیات قرآنی و از جمله آیات مذکور و اشعار عرفانی عرفا و سیره عملی و زندگانی بزرگان و اولیای الهی، یکی از راه‌های تشخیص حقیقت آدمی، بررسی دیدگاه و شناخت موضع هر انسان و مکتبی راجع به مسئله مرگ است. غزالی در کتاب *احیاء العلوم الدین* می‌گوید مردم در مواجهه با مرگ سه دسته‌اند: کسانی که شیرین زندگی می‌کنند و اهل لهو و غفلت‌اند، اینان از مرگ غافلند، گره دوم نیز تائبانند که از آن خائفند و سرانجام گروه سوم نیز عارفانند که مشتاق آنند (سروش، ۱۳۷۳ش: ص ۲۲۶). به تعبیر مولوی:

هر که شیرین می‌زید او تلخ مرد

هر که او تن را پرستد جان نبرد
(مولوی، ۱۳۷۶ش: دفتر اول، ص ۶۹۶)

و یا در جای دیگر می‌گوید:

مرگ یک کس ای پسر هم‌رنگ اوست

پیش دشمن دشمن و بردوست دوست

پیش ترک آینه را خوش رنگیست

پیش زنگی آینه هم زنگی است

(همان، دفتر سوم، ص ۴۸۲).

پرواضح است که مکاتب حقیقی و انسان‌های الهی نه تنها هیچ‌گاه از مرگ نمی‌هراسند، بلکه در موقع مقتضی به استقبال مرگ می‌روند و آن را در آغوش می‌گیرند و می‌دانند که با فرارسیدن مرگ، وعده دیدار با محبوب حقیقی و معشوق ازلی فرا رسیده است. با توجه به این نگاه است که شهادت‌طلبی سربازان اسلام و اولیای حق در طول تاریخ بلند بشری قابل توجیه و تفسیر است. در همین زمینه سهراب سپهری چنین می‌سراید:

و نترسیم از مرگ

مرگ پایان کبوتر نیست

مرگ وارونه یک زنجره نیست

مرگ در ذهن افاقی جاری است

(سپهری، ۱۳۸۹ش: ص ۳۰۲)

۴. آثار و پیامدهای نیکوی یاد مرگ

یکی از آثار یاد مرگ، تأثیر آن در «خودشناسی» است. در همین زمینه امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ای به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) در اواخر عمر پربرکت خویش افزای فرمودند که: «وَدَلَّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ؛ دلت را با یاد مرگ ذلیل کن» (نهج البلاغه، ۱۳۹۰ش: نامه ۳۱، ص ۴۶۶) و نیز فرموده مرگ را بسیار به یاد آور و هجوم ناگهانی آن را یاد کن (عزیزی، ۱۳۸۹ش: ص ۲۴۵) و مہیای سختی‌های آن باشید (همان: ص ۲۳۹)؛ زیرا به تعبیر مولا علی (ع): تو در راه به سوی آخرتی و شکار مرگ که گریزنده از آن رهایی نیابد (نهج البلاغه، ۱۳۹۰ش: نامه ۳۱، ص ۴۷۶)؛ بنابراین، انسان همیشه محتاج وسایلی است که ذلت حقیقی او را به یادش بیاورد و از سرکشی‌ها و فرعون منشی‌های او جلوگیری کند؛ زیرا مرگ از جمله امور این عالم است که زور هیچ زورمداری به آن نمی‌رسد و بر همه غالب و چیره می‌شود (سروش، ۱۳۷۶ش: ص ۲۴۸)؛ به عبارت دیگر، در این عالم دو موجود هستند که جبراً بر انسان چیره‌اند و عجز او را به او

می نمایند: خداوند و مرگ. در همین راستا و با عنایت به نامه امام علی (ع) به امام حسن (ع) می توان گفت که یاد مرگ آثار و پیامدهای نیکویی دارد که از جمله آن ها نرم کردن دل، رام کردن سرکشی های نفس از طریق تلقین عجز آدمی به وی و زدودن حب دنیا و شکستن خودخواهی نفس است (سروش، ۱۳۷۳ش: صص ۲۲۴-۲۳۲).

اثر و کارکرد مثبت دیگر یاد مرگ، از بین بردن و یا حداقل تعدیل آرمان ها و آرزوهای رهن است؛ چرا که به تعبیر حافظ: «اجل به ره عمر رهن امل است» (حافظ شیرازی، ۱۳۷۹ش: ص ۷۹). القصة آدمی همیشه در دام آرزوهای بی است که سیری ناپذیرند و هیچ گاه در طول حیات و زندگی، دامان او را رها نمی کنند و جرح و تعدیل چنین آمالی که نه تمام می شوند و نه تحقق کامل می یابند، جز از مرگ ساخته نیست.

مرگ معلم و مذکر خوبی است که دائماً به آدمی تذکر می دهد که صلاهی کوچ و سفر داده اند، در تدارک آذوقه سفر باشید. گاو رحیل است، مهیای عبور باشید. وقت رفتن است، کوله بارها را باید بست و رفتن به معنای نابود شدن و خاموشی مطلق نیست؛ بلکه کوچ از خانه ویرانه دنیای دنی و پست به سوی جهان برین و عالم علوی و ملکوت اعلی است. مرگ، دیدار و حرکت به سوی محبوب ازلی و معشوق ابدی و جمال بی همتا و کمال بی منتها و سرای باقی است و صد البته که در چنین دیداری، شرمنده رهروی است که عمل بر مجاز کرد؛ چرا که *أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ*؛ مرگ برای پندپذیران بهتر است از گفتار رسا و سخن شنیدنی و شیوا» (نهج البلاغه، ۱۳۹۰ش: خطبه ۱۴۹، ص ۲۴۹). آری زندگانی دنیا زودگذر است و در نهایت همه ما باید خواه ناخواه از این جهان کوچ کنیم و به دیار دیگر برویم. حضرت امیر در این باره چه زیبا سخن می گوید؛ چرا که آن امام همام، زندگانی خود را در این جهان به سایه شاخه های درختان و در معرض بادهای وزنده و نیز به سایه ابرها که همه آن ها بسیار زودگذرند، تشبیه کرده است (همان). هم چنین رسول اکرم (ص) فرمودند: «زیرک ترین مردم کسی است که بیشتر یاد مرگ می نماید» (ابن بابویه، ۱۴۰۰ق: ص ۲۷).

در این جا بهتر است به جنبه ای دیگر از جنبه های مثبت یاد مرگ اشاره شود و آن این است که هر چند آدمی بخواهد از مرگ غفلت کند، مرگ از او غافل نمی شود و اگر آدمی مرگ را فراموش کند، مرگ او را فراموش نمی کند و انسان ها را به سوی قبور می برند، در حالی که از این کار اکراه دارند و اختیاری از خودشان ندارند. حضرت امیر (ع) در این باره، عبارت شیرین و دلربایی دارند آن جا که می فرمایند: «أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْعَفْلَةِ

عَنْهُ وَ كَيْفَ عَفَلْتُمْ مَعَا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَ طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ! فَكَفَىٰ وَاِعْظَا بِمَوْتِي عَائِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأُنزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ؛ شما را سفارش می‌کنم که به یاد مرگ باشید و از آن کمتر غفلت کنید. چگونه از چیزی که غافل از شما نیست غفلت می‌ورزید و چگونه به کسی که شما را مهلت نمی‌دهد، طمع می‌بندید؟! مرده‌هایی که با چشم خود دیده‌اید برای پند و اندرز شما کافی است، آن‌ها را به سوی گورهایشان بردند بی آن‌که بر مرکبی سوار باشند و در میان قبر گذاشتند بی آن‌که خودشان بدان جا فرود آیند» (نهج البلاغه، ۱۳۹۰ش: خطبه ۱۸۸، ص ۳۳۳). امام آزادگان، علی (ع) در فرازی دیگر در خصوص مرگ می‌فرماید: «لأجل مساق النفس والهرب منه موافاته؛ مرگ گذرگاه جان است و روزهای زندگانی آدمی او را پیش می‌برد تا به اجل و پایان زندگی برسد و گریختن از مرگ به معنی رسیدن به مرگ و حرکت به سوی اوست» (همان: خطبه ۱۴۹، ص ۲۴۸). امام در مورد راز آمیز بودن مرگ نیز می‌فرماید: چندان روزگار را از این سو به آن سو راندم و به خاطر این راز پوشیده‌اش (زمان مرگ) کاواندم، اما خدا نخواست جز آن‌که آن را بپوشاند. بنابراین، در نگاه امام علی (ع) مرگ، از نظر انسان پنهان (عزیزی، ۱۳۸۹ش: ص ۲۳۷) و هر نفس انسان گامی به سوی آن است (همان: ص ۲۵۱) و سرانجام نیز میعادگاه نهایی همه است (همان: ص ۲۳۳).

حکمت و پیامد نیکوی دیگر یاد مرگ این است که موجب می‌شود تا به تعبیر مولوی، آدمی آخرین باشد نه آخرین؛ یعنی عاقبت نگر و فرجام نگر باشد، نه در پی مطامع و لذایذ عاجل و زودگذر دنیا. چرا که به تعبیر شیخ اجل سعدی شیرازی: «هر چه نباید دل بستگی را نشاید» (سعدی شیرازی، ۱۳۷۴ش-ب: ص ۵۴)؛ بنابراین، دنیا و متعلقات و زخارف آن پاینده و باثبات نیست و بقاء و دوامی ندارد تا شایسته دل بستگی و دل سپردن باشد و به تعبیر مولوی: مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است (مولوی، ۱۳۷۶ش: دفتر اول، ص ۸۲۲). حسن ختام این مقاله را با اشعاری تأمل برانگیز از ایشان به پایان می‌بریم، آن جا که می‌گوید:

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد	گمان مبر که مراد در این جهان باشد
جنازه‌ام چو بینی مگو «فراق فراق»	مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر	غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد
ترا غروب نماید ولی شروق بود	لحد چو حبس نماید، خلاص جان باشد
کدام دانه فرورفت در زمین که نرست	چرا به دانه انسانیت این گمان باشد

(مولوی، ۱۳۸۷ش: ص ۵۳)

۵. جمع بندی و نتیجه گیری

به نظر می‌رسد که همین قضیه مرگ که در نگاه اول ممکن است یک حادثه ساده و بدون فلسفه و دلیل به نظر آید از چنان اهمیتی برخوردار است که بدون فهم و تفسیر دقیق و صحیح آن، زندگی بشر قابل تفسیر و تبیین درست و بامعنا نبوده و نخواهد بود.

بر اساس این پژوهش، در خصوص علل و انگیزه‌های ترس از مرگ می‌توان گفت که جمعی به دلیل جهالت، نادانی و عدم شناخت درست مرگ از آن بیم دارند؛ زیرا مرگ را به معنای نیستی مطلق و عدم محض می‌پندارند و انسان هم فطرتاً از عدم و نیستی گریزان است. اما آیا مرگ به معنای عدم و نیستی مطلق است؟ پرواضح است که با تتبع در کتاب‌های آسمانی و اندیشه‌های عرفانی و سیره و روش اولیا و بزرگان دین این نکته بهتر نمایان می‌گردد که مرگ نه تنها به معنای نیستی و عدم نبوده، بلکه عین هستی و زندگی است؛ به نحوی که زندگی واقعی و حقیقی بعد از مرگ آغاز می‌شود و حیات به معنای واقعی کلمه متعلق به جهان پس از مرگ است!

البته شاید مهم‌ترین دلیل ترس از مرگ، پرونده سیاه و سابقه تیره و تار انسان‌های تاریک دل و خیانت‌پیشه و جفاکاری باشد که می‌دانند به محض آن‌که طومار حیات ننگین و مذلت‌بار آنان به پایان رسید، گرفتار سرنوشت محتوم اعمال و افعال شوم و ناروایی می‌شوند که پیش از این در دنیا مرتکب شده‌اند. این گروه حق دارند که از مرگ بهراسند و باید هم از نام و یاد مرگ وحشت داشته باشند؛ زیرا دنیا برای اینان به مثابه بهشت و آخرت به منزله جهنم و عذاب الیم الهی است.

از این رو نتیجه می‌گیریم که راه حل معقول مسئله مرگ فراموش کردن و تلاش غیر معقول و بی‌ثمر در جهت حذف آن از صفحه روزگار و حیات بشری نیست؛ زیرا تلاش در جهت حذف و یا حتی به تأخیر انداختن مرگ، آب در هاون ساییدن و باد به کفچه پیمودن است؛ بنابراین، باید واقعیت آن را پذیرفت و قبول کرد که پاک کردن صورت مسئله نه تنها راه حل مسئله نیست، بلکه ناشی از تغافل و تجاهل آدمی است. پس بهتر است که مقدمات سفر مرگ را تدارک و فراهم کنیم و بهترین سرمایه این راه دشوار و صعب هم تقوا و پرهیزگاری است.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۹ش)، مترجم: ناصر، مکارم شیرازی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
۲. نهج البلاغه، (۱۳۸۹ش)، مترجم: محمد، دشتی، موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، تهران، چاپ دوم.

۳. — (۱۳۹۰ش)، مترجم: علی، شیروانی، نسیم حیات، قم، چاپ ششم.
۴. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، (۱۴۰۰ق)، *الامالی*، نشراعلمی، بیروت.
۵. احمدی، بابک، (۱۳۸۲ش)، *هایدگر و پرسش بنیادین*، نشر مرکز، تهران، چاپ دوم.
۶. امامی، علی اشرف، (۱۳۷۶ش)، *اسلام دین پویا*، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۰، صص ۶۸-۶۹.
۷. امامی، کریم، (۱۳۸۹ش)، *شرح جامع مثنوی معنوی*، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ ۲۲.
۸. باتای، ژرژ، (۱۳۸۴ش)، *قربت‌های تولید مثل و مرگ*، مجله ارغنون، مترجم: جواد، گنجی، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۳۳۱-۳۴۰.
۹. بایمت اف، لقمان، (۱۳۷۶ش)، *حکمت مرگ*، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۰، صص ۲۲-۲۳.
۱۰. بکر، ارنست، (۱۳۸۴ش)، *وحشت از مرگ*، مجله ارغنون، مترجم: سامان، توکلی، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۳۱۳-۳۳۰.
۱۱. پورسیف، عباس، (۱۳۹۱ش)، *خلاصه تفاسیر المیزان و نمونه*، نشر شاهد، تهران، چاپ پنجم.
۱۲. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۹ش)، *دیوان حافظ*، به کوشش: صادق، سجادی و علی، بهرامیان، انتشارات فکرروز، تهران.
۱۳. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۷ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، محقق: حسن، حسن‌زاده آملی، موسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ هفتم.
۱۴. خصیبی، حسین بن حمدان، (۱۴۱۹ق)، *الهدایة الکبری*، موسسه البلاغ، بیروت.
۱۵. دومونتین، میشل، (۱۳۸۴ش)، *فلسفیدن، آموختن و مردن*، مجله ارغنون، مترجم: انوشیروان، گنجی‌پور، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۷۳-۸۲.
۱۶. سپهری، سهراب، (۱۳۸۹ش)، *هشت کتاب (صدای پای آب)*، انتشارات طهوری، تهران، چاپ پنجم.
۱۷. سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۳ش)، *حکمت و معیشت (دفتر نخست)*، موسسه فرهنگی صراط، تهران.
۱۸. — (۱۳۷۶ش)، *مدارا و مدیریت*، موسسه فرهنگی صراط، تهران.
۱۹. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، (۱۳۷۴ش - الف)، *غزلیات*، به کوشش: خطیب، رهبر، انتشارات مهتاب، تهران، چاپ هشتم.
۲۰. — (۱۳۷۴ش - ب)، *گلستان*، مصحح: غلامحسین، یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم.
۲۱. صنعتی، محمد، (۱۳۸۴ش)، *درآمدی به مرگ در اندیشه غرب*، مجله ارغنون، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۱-۶۴.

۲۲. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۸۸ش)، *تفسیر المیزان*، مترجم: سید محمدباقر، موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ ۲۸.
۲۳. عزیزی، عباس، (۱۳۸۹ش)، *نهج البلاغه موضوعی*، انتشارات صلاه، قم، چاپ ۱۲.
۲۴. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بهار الانوار*، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت.
۲۵. معتمدی، غلامحسین، (۱۳۹۰ش)، *انسان و مرگ (درآمدی بر مرگ شناسی)*، نشر مرکز، تهران، چاپ سوم.
۲۶. معصومی، سحر، (۱۳۸۸ش)، *راز گل سرخ*، انتشارات به نگار، تهران.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۹ش)، *مفاتیح نوین*، انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، قم، چاپ ۲۵.
۲۸. ملکیان، مصطفی، (۱۳۷۱ش)، *درس گفتار فلسفه اگزیستانسیالیسم*،
۲۹. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۶ش)، *مثنوی معنوی*، مصحح: عبدالکریم، سروش، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم.
۳۰. ———، (۱۳۸۷ش)، *غزلیات شمس*، گزینش و تفسیر: محمدرضا، شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، چاپ سوم.
۳۱. یانگ، جولیان، (۱۳۸۴ش)، *مرگ و اصالت*، مجله ارغنون، مترجم: محمدسعید، حنایی کاشانی، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۲۹۵-۳۰۶.
۳۲. یثربی، یحیی، (۱۳۸۰ش)، *مرگ و مرگ اندیشی*، مجله قیسات، دوره ششم، شماره ۱۹، صص ۱۱۱-۱۲۵.